



در فصل بهار، همهی دوستان فرانکلین به دوچرخه‌هایشان چرخ
کمکی بستند. سگ آبی از همه شجاع‌تر بود چون زودتر از بقیه
چرخ‌های کمکی‌اش را باز کرد.

او بعد از کلی تمرین، رفت پارک تا به دوستانش پُربدهد.

وقتی به پارک رسید، با صدای بلند گفت: «نگاه کنید! من
دوچرخه‌سواری یاد گرفتم.»

فرانکلین به سگ آبی که داشت با دوچرخه‌اش دور می‌زد نگاه کرد.

